

## دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس نهم، نقد تاریخی

### دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

ما اکنون به هرمنوتیک از دیدگاه سه جنبه‌ی ارتباط، نویسنده و متن، و سپس خواننده نگاه کرده‌ایم، یا شروع به نگاه به آن کرده‌ایم. با شروع از رویکردهای نویسنده محور و تاریخی، به معنا به عنوان چیزی که در درجه‌ی اول در پشت متن قرار دارد، یا کانون تفسیر نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنم راه بهتر این باشد که بگوییم کانون تفسیر نگاه به پشت متن است، یعنی به نویسنده، به شرایط تاریخی که متن را تولید می‌کند. در معرفی نقد تاریخی، و ضمناً، به یاد داشته باشید که نقد، ما از نقد نه به معنای مخرب، قضاوتی، به معنای منفی، بلکه به جای آن به معنای مثبت‌تر، به معنای نقد ساده‌لوحانه به معنای ارائه استدلال صحیح، توجیه صحیح برای باورهای فرد استفاده می‌کنیم.

وقتی به نقد تاریخی نگاه می‌کنیم، در جلسه گذشته این واقعیت را بررسی کردیم که نقد تاریخی به عنوان روشی خاص برای تفسیر متن کتاب مقدس، در مقایسه با رویکردهای کلامی‌تر و سنت‌محورتر به تفسیر کتاب مقدس، توسعه یافته است. رویکرد تاریخی به نوعی به کتاب مقدس به عنوان بخشی از یک متن تاریخی مشروط نگاه می‌کرد. و دیدیم که حداقل سه اصل یا فرض، زیربنای رویکرد تاریخی و انتقادی به تفسیر کتاب مقدس است.

اولاً، ما اولویت استدلال انسانی، توانایی استدلال انسانی و عقل سلیم در بررسی متون کتاب مقدس در بافت تاریخی آنها، علت و معلول، و این واقعیت را دیدیم که رویکرد تاریخی-انتقادی از این فرض ناشی می‌شود که وقایع تاریخی و اسناد تاریخی باید در بافت یک پیوستار بسته از علت و معلول درک شوند. و در نهایت، اصل یا فرض قیاس، مبنی بر اینکه تاریخ تکرار می‌شود، یعنی آنچه که به صورت تاریخی اتفاق افتاده و به عنوان حقیقت پذیرفته شده است، باید با آنچه که ما در روزگار مدرن تجربه می‌کنیم، قیاسی داشته باشد. و بنابراین، بررسی اسناد عهد عتیق و عهد جدید تحت روش تاریخی-انتقادی از این فرضیات فوق ناشی شد.

بنابراین، باز هم، یکی از نتایج این بحث این است که هیچ امر ماوراءالطبیعه ای وجود ندارد، جایی برای رویدادهای منحصر به فرد وجود ندارد، چیزهایی مانند رستاخیز و عبور از دریاها و زنده کردن مردگان و چیزهایی از این قبیل وجود ندارند. در عوض، این موارد باید توضیحاتی داشته باشند که با این اصول که با نقد تاریخی کار می‌کنند، سازگار باشند. با این حال، من پیشنهاد می‌کنم که وقتی از این فرضیات منفی و ضد

ماوراءالطبیعه خارج شویم، رویکردهای تاریخی به عهد عتیق و جدید معتبر هستند و نقش مهمی در تفسیر کتاب مقدس ایفا کرده‌اند.

و در واقع، اگر به درک ما از شخصیت کتاب مقدس و درک ما از الهام برگردیم، به نوعی، رویکردهای تاریخی-انتقادی به عهد عتیق و جدید واقعاً ضروری هستند. زیرا دیدیم که عهد عتیق و جدید ادعا می‌کنند که اعمال رستگاری‌بخش خدا در تاریخ را آشکار می‌کنند، ادعا می‌کنند که شاهد آن هستند و وحی آن هستند. و از آنجایی که کتاب مقدس ادعا می‌کند که فعالیت‌های خدا را در تاریخ و رابطه او با قومش را در تاریخ در زمان‌ها و مکان‌های خاص ثبت می‌کند، بنابراین، لازم است که عهد عتیق و جدید را در چارچوب تاریخی اصلی آن درک کنیم.

با این حال، در کنار این، مهم است که تشخیص دهیم اگرچه متون عهد عتیق و جدید چیزی کمتر از اسناد تاریخی نیستند، اما چیزی بیش از اسناد تاریخی صرف هستند. آنها هم تاریخی و هم الهیاتی هستند. بنابراین من دوگانگی تاریخ-الهیات را که به برخی از دوگانه‌گرایی‌های موجود در کانت برمی‌گردد، رد می‌کنم.

اسناد عهد عتیق و جدید چیزی بیش از ثبت وقایع تاریخی هستند، بلکه ادبیات دینی هستند، ادبیاتی که همچنان واکنشی از ایمان را برمی‌انگیزند. اما ایمانی که ریشه در تاریخ دارد و می‌توان از آن دفاع کرد و آن را اثبات کرد. این ایمانی است که مغایر با تاریخ یا در تضاد با آن نیست، بلکه ایمانی است که علیه تاریخ یا استدلال تاریخی نیست، بلکه ایمانی است که در آن ریشه دارد و با آن سازگار است.

بنابراین، من از رویکردی حمایت می‌کنم که اسناد عهد جدید و عهد عتیق را در محیط تاریخی و بافت تاریخی آنها قرار می‌دهد و از روش‌های تحقیق تاریخی استفاده می‌کند، اما در اینجا متوقف نمی‌شود و فراتر از آن است. آنها اسنادی هستند که ادعا می‌کنند اسناد الهیاتی هستند. آنها اسنادی هستند که ادعا می‌کنند اعمال عظیم خدا را در تاریخ گواهی می‌دهند و همچنان به عنوان وحی اراده خدا به قومش عمل می‌کنند.

حال، وقتی به رویکرد تاریخی در رابطه با عهد عتیق و جدید فکر می‌کنیم، ممکن است مفید باشد که رویکردهای تاریخی به اسناد عهد عتیق و جدید را به دو بخش تقسیم کنیم. یعنی بررسی تاریخ متن و همچنین، در مرحله دوم، بررسی تاریخ در متن. بنابراین، بررسی تاریخ متن، سوالاتی را در رابطه با تولید متن مطرح می‌کند.

یعنی نویسنده و آنچه می‌توانیم درباره خوانندگان و شرایط تاریخی که متن را تولید می‌کند بدانیم. تاریخ در متن به اشارات خاص درون متن به اشخاص یا رویدادهای تاریخی یا اشارات فرهنگی یا آداب و رسوم یا چیزهایی از این قبیل اشاره دارد که نیاز به بررسی دارند. بنابراین، برای مثال، بیابید خیلی خلاصه به تاریخ در عهد عتیق نگاهی بیندازیم.

اما باز هم، باید اعتراف کنم که بیشتر مثال‌های من، و به خصوص آنهایی که بیشترین وقت را روی آنها صرف می‌کنم، از عهد جدید می‌آیند، زیرا این حوزه اصلی مورد علاقه من در تحقیق، نوشتن و تدریس است. اما باز هم، می‌خواهم با مثال‌های عهد عتیق نیز توضیح دهم. بنابراین، با نگاهی به تاریخچه متن، سؤالاتی می‌پرسیم، برخی از سؤالات سنتی که اغلب در مقدمه و تفاسیر یا مقدمه‌ها و بررسی‌های کتاب مقدس در مورد آنها بحث می‌شود، مربوط به زمینه تاریخی یک کتاب عهد جدید یا عهد عتیق، نویسنده کیست، خوانندگان چه کسانی هستند، با چه مشکلاتی روبرو هستند، در چه محیطی خود را پیدا می‌کنند، همه اینها با این امید که سند را در بستر تاریخی خود قرار دهیم و بفهمیم که چگونه از آن زمینه رشد می‌کند و به آن می‌پردازد.

بنابراین، برای مثال، اگر کسی کتاب اشعیا را بررسی می‌کند، می‌خواهد درباره نویسنده، اینکه نویسنده که بوده و وضعیت او سؤالاتی بپرسد. می‌خواهد درباره وضعیت بنی‌اسرائیل بپرسد، زمانی که آنها خود را در معرض تبعید به دلیل بت‌پرستی، به دلیل گناهکاری‌شان، در مواجهه با موقعیتی که ممکن است به عنوان مجازاتی برای امتناع از پایبندی به عهدی که خدا با آنها بسته بود، امتناع از رعایت شریعت، به یک کشور خارجی تبعید شوند، و بفهمد که چگونه کتاب اشعیا، به عنوان مثال، پاسخی به آن وضعیت است. یا، دوباره، با نگاه به تاریخ در متن.

گفتم که بررسی تاریخ در متن، به معنای نگاه کردن به متن کتاب مقدس و توجه به اشارات خاص به اشخاص تاریخی، مکان‌های تاریخی، نمونه‌های تاریخی یا رویدادهای تاریخی، اشارات به ارزش‌های فرهنگی خاص، یا باز هم، اشارات به شخصیت‌ها یا مکان‌های تاریخی خاصی است که ممکن است تأثیرگذار باشند، یا نویسنده فرض می‌کند که برای فهم متن باید شناخته شوند. به عنوان مثال، این امر به ویژه در عهد عتیق در ادبیات روایی برجسته است، جایی که شما اغلب اشاراتی به افراد و رویدادهای تاریخی و آداب و رسوم و ارزش‌ها یا مکان‌ها را می‌یابید. به عنوان مثال، نمی‌توان کتاب روت را به طور کامل خواند و سعی کرد آن را بدون درک برخی از تاریخ منحصر به فرد در متن، اشارات به رویدادها و ارزش‌های تاریخی یا فرهنگی و مواردی از این دست، درک کرد.

برای مثال، و باز هم، قصد من در اینجا ارائه توضیح مفصلی برای همه این موارد نیست، بلکه صرفاً طرح مسائل و سوالات است. برای مثال، چگونه می‌توان اشاره‌ای را که در فصل ۳ و آیه ۴ به روث می‌شود، یعنی برداشتن پاهای بوعز، فهمید؟ منظور از اصطلاح برداشتن پاهای خود چیست؟ برخی فکر می‌کنند که این اصطلاح دلالت جنسی دارد. برخی دیگر اینطور فکر نمی‌کنند.

اما مطمئناً برای درک متن، باید فهمید که منظور از آن اشاره چیست. یا اگر بخواهیم از ترجمه رایج انگلیسی «اصطلاحی که در سراسر روت فصل ۴ یافت می‌شود استفاده کنیم، منظور از «نجات‌دهنده خویشاوند چیست؟» نجات‌دهنده خویشاوند «چیست؟ اهمیت آن چیست؟ چه نقشی در تاریخ و فرهنگ قوم، بنی‌اسرائیل دارد؟ و این چگونه تفسیر ما از روت فصل ۴ را روشن می‌کند؟ و باز هم، می‌توانیم مثال‌هایی بزنیم، مثال‌های متعددی از سایر متون عهد عتیق، به ویژه روایی، که دوباره به اشخاص یا رویدادها یا مکان‌های تاریخی اشاره دارند. حتی گاهی اوقات می‌توان ارجاعات جغرافیایی را نیز در نظر گرفت.

یا اشاراتی به ارزش‌های فرهنگی یا روش‌های انجام کارها که ممکن است برای ما بسیار بیگانه یا بسیار متفاوت از ما باشند، اما برای قرار دادن متن در بستر تاریخی آن باید آنها را در نظر بگیریم. برای ارائه چند مثال از عهد جدید، یک متن جالب، وقتی تاریخ متن را در نظر می‌گیریم.

این زمانی است که ما شروع به پرسیدن سؤالاتی در مورد نویسنده و پیشینه تاریخی و اینکه خوانندگان چه کسانی بودند، می‌کنیم. چه موقعیتی باعث ایجاد یک متن شد. کتاب کولسیان در عهد جدید نمونه‌های جذابی را ارائه می‌دهد.

برای مثال، رساله کولسیان یکی از کتاب‌هایی است که در آن اصالت نویسنده مورد تردید قرار گرفته است. و اگرچه نمی‌خواهم وقت زیادی را صرف مسئله مستعارنویسی کنم، اما این به معنای نوشتن به نام شخص دیگری است. برخی که از منظر تاریخی و انتقادی به اسناد عهد جدید نگاه می‌کنند، معتقدند که مستعارنویسی پدیده‌ای معتبر در متون کتاب مقدس بوده است.

یعنی، استفاده از نام مستعار صرفاً یک رویکرد رایج برای نوشتن در قرن اول بوده است. و اینکه نویسندگان کتاب مقدس حتی ممکن است تصمیم بگیرند از این رویکرد پیروی کنند. به طوری که برخی استدلال کرده‌اند که کولسیان توسط خود پولس نوشته نشده، بلکه شاید توسط یکی از شاگردان بعدی پولس نوشته شده باشد.

چه کسی صرفاً سنت پولس را منتقل می‌کند؟ چه کسی شاید همان چیزی را می‌نویسد که اگر پولس حضور داشت، می‌نوشت. و بنابراین به نام پولس می‌نویسد.

با این حال، به نظر من، دیگران استدلال قانع‌کننده‌ای ارائه داده‌اند که پولس واقعاً نویسنده بوده است. اینکه هیچ چیزی در کتاب کولسیان وجود ندارد، هر چقدر هم که برخی از آن با سایر کتاب‌های پولس متفاوت باشد. واقعاً چیزی در کتاب کولسیان وجود ندارد که پولس نمی‌توانسته نوشته باشد.

و بنابراین اکثر محققان انجیلی انتساب نویسنده‌گی در کولسیان را می‌پذیرند که در واقع پولس نویسنده است. تعیین پیشینه یا موقعیت یا بحرانی که نگارش کتاب کولسیان توسط پولس را تسریع کرد، دشوارتر است. خوانندگان چه کسانی بودند و چه شرایطی آنها را احاطه کرده بود؟ ما کمی در مورد شهر کولسی و موقعیت آن در دره لیکوس می‌دانیم.

در بخش غربی آسیای صغیر یا ترکیه امروزی. یکی از چیزهایی که ما در مورد این شهر می‌دانیم این است که این شهر یکی از کم‌اهمیت‌ترین شهرهایی بوده که احتمالاً پولس به آن نامه نوشته است. همچنین می‌دانیم که ظاهراً پولس خودش کلیسای کولسی را تأسیس نکرده است.

اما این یکی از نمونه‌های نادری است که پولس به کلیسای نامه نوشته که از آن اطلاع مستقیمی نداشته است تا جایی که به تأسیس کلیسا در شهر مربوط می‌شود. اما دشوارتر این است که مشخص کنیم چرا پولس نامه‌ای به شهر می‌نویسد؟ چه مشکلی یا چه موقعیتی او را به این کار واداشت؟ با توجه به اینکه اکثر نامه‌ها صرفاً از روی بی‌دلیل نوشته نشده‌اند.

اما آیا چیزی بودند که محققان اغلب آن را گاه‌به‌گاه می‌نامند؟ وقتی به نقد ژانر و ژانر ادبی یک نامه نگاه کنیم، بیشتر در مورد این صحبت خواهیم کرد. بیشتر نامه‌ها چیزی بودند که گاه‌به‌گاه نامیده می‌شوند.

یعنی آنها در پاسخ به مناسبت‌ها یا شرایط بسیار خاص تولید شده‌اند. بنابراین برای درک نامه‌ای مانند کولسی، نه تنها باید چیزی در مورد نویسنده بدانیم، بلکه شاید کمی هم در مورد شهر و منطقه بدانیم.

اما ما همچنین باید بفهمیم که خوانندگان چه کسانی هستند و به احتمال زیاد چه موقعیت یا مشکل یا مسئله‌ای وجود داشته است. این باعث شد که پولس بنشیند و این نامه را بنویسد. و در مورد کولسیان بحث‌های زیادی در مورد اینکه آن موقعیت چه می‌توانسته باشد، وجود دارد.

و یکی از مسائل اصلی مانند برخی دیگر از نامه‌های پولس مانند غلاطیان است. و شاید چند نامه دیگر او. برخی دیگر از اسناد عهد جدید مانند دوم پطرس یا یهودا یا دوباره نامه پولس به اول تیموتائوس.

که ظاهراً همه آنها در پاسخ به نوعی آموزه انحرافی یا غلط نوشته شده‌اند. آموزه‌ای که یا در کلیسا نفوذ کرده بود یا شروع به نفوذ کرده بود یا در معرض خطر نفوذ به کلیسا بود. آیا باید رساله کولسیان را در آن گروه از نامه‌ها قرار دهیم؟ آیا باید رساله کولسیان را به عنوان پاسخی به نوعی آموزه غلط در نظر بگیریم، اولین سوال است.

در اوایل، تعداد انگشت‌شماری مفسر و مفسر عهد جدید وجود داشتند. این افراد معتقد بودند که کولسیان در پاسخ به هیچ بحران خاصی نوشته نشده است. هیچ آموزه غلط خاصی در پشت نامه پولس به کولسیان وجود نداشت.

این موضوع باعث نگرش این کتاب شد. اما در عوض، ممکن است پولس فقط به برخی فشارهای عمومی و شرایط عمومی که مسیحیان و کولسیان با آن مواجه بودند، اشاره کند. با این حال، فکر می‌کنم امروزه این کتاب در بین محققان عهد جدید و دانشجویان عهد جدید محبوبیت بیشتری دارد.

برای اینکه ببینیم کولسیان در واقع در پاسخ به نوعی آموزه نادرست نوشته شده است. و دلیل اینکه معمولاً چنین تصور می‌شود، عمدتاً مبتنی بر برخی از مواردی است که پولس در فصل دوم کتاب می‌گوید به عنوان مثال، در فصل ۲ و آیه ۸، پولس می‌گوید: مراقب باشید کسی شما را با فلسفه‌های پوچ و فریبنده اسیر نکند.

که به سنت‌های انسانی و اصول اساسی جهان بستگی دارد تا به مسیح. بنابراین به نظر می‌رسد که پولس در مورد این احتمال هشدار می‌دهد که برخی گمراه و فریب خورده و اسیر این فلسفه پوچ و فریبنده شوند یا شاید برخی قبلاً گمراه شده باشند. اما حتی به طور خاص‌تر، وقتی به آیه ۱۶ می‌رسیم

با شروع از آیه ۱۶ از فصل ۲، بخشی را می‌یابید که بسیاری معتقدند یک آموزه انحرافی یا نادرست قطعی را آشکار می‌کند که پولس ممکن است به آن پاسخ دهد. اینکه او نگران است که برخی از خوانندگانش قبلاً یا شاید وسوسه شده باشند که تسلیم آن شوند. بنابراین از آیه ۱۶ شروع می‌کنیم.

بنابراین، نگذارید کسی شما را به خاطر آنچه می‌خورید یا می‌نوشید یا در مورد اعیاد مذهبی یا جشن ماه نو یا روز سبت قضاوت کند. اینها سایه‌ای از چیزهایی هستند که قرار است بیایند. اما واقعیت در مسیح یافت می‌شود.

نگذارید کسی که از فروتنی کاذب و پرستش فرشتگان لذت می‌برد، شما را از جایزه محروم کند. چنین شخصی جزئیات زیادی را در مورد آنچه دیده است شرح می‌دهد و ذهن غیر روحانی‌اش او را با تصورات پوچ مغرور می‌کند. او ارتباط خود را با سر از دست داده است، سر از جایی که تمام بدن توسط رباطها و رگ و پی‌هایش نگه داشته می‌شود و با رشد خدا، رشد می‌کند.

از آنجایی که شما با مسیح نسبت به اصول اولیه دنیا مردید، چرا طوری تسلیم قوانین آن می‌شوید که گویی هنوز به آن تعلق دارید؟ لمس نکنید، نجشید و لمس نکنید. همه اینها محکوم به فنا هستند.

زیرا آنها مبتنی بر دستورات و آموزه‌های انسانی هستند. چنین مقرراتی در واقع با پرستش خودخواسته، فروتنی کاذب و رفتار خشن با بدن، ظاهری خردمندانه دارند.

اما آنها در مهار شهوترانی فاقد ارزش هستند. و سوالی که من به سادگی می‌پرسم این است که آیا به نظر شما این‌طور به نظر می‌رسد که پولس به یک مشکل خاص می‌پردازد؟ یعنی یک آموزه خاص. نوعی آموزه انحرافی از انجیل که به کولسیان اعلام شده بود.

اینکه حالا او می‌ترسد جایگزین آن شود یا شروع به کنار گذاشتن آن کند. حداقل وقتی آن را می‌خوانم به این نتیجه می‌رسم که مثبت است. اینکه فکر می‌کنم این متن به طور خاص نشان می‌دهد که پولس به یک مشکل خاص پاسخ می‌دهد.

شاید این مشکل به اندازه مثلاً غلاطیان وخیم نباشد. شاید هنوز گروه بزرگی از مردم را تحت تأثیر قرار نداده باشد. شاید این آموزه حتی قصد بشارت دادن یا نفوذ به کلیسا را نداشته باشد.

اما شاید همین وجود، تهدیدی یا وسوسه‌ای باشد که پولس برای برخی از کولسیان متصور است. مطمئن نیستم. اما وقتی فصل ۲ را می‌خوانم، با آن دسته از دانشجویان عهد جدید که فکر می‌کنند پولس به یک آموزه نادرست نسبتاً خاص پاسخ می‌دهد، هم‌نظر هستم.

سوالی که شاید پاسخ به آن حتی دشوارتر باشد این است که ماهیت این آموزه چیست؟ این آموزه‌ای که پولس به آن پاسخ می‌داد چه بود؟ و نکته جالب حتی امروز این است که این پرسش هنوز حل نشده است. وقتی به تمام پیشنهادهای یک محقق در یک دوره زمانی نگاه می‌کنید، احتمالاً اکنون بیش از این است.

اما یکی از محققان عهد جدید در اوایل گفت که حداقل ۴۰ پیشنهاد برای اینکه این معلم چه کسانی بودند وجود داشت. این ممکن است به ما نشان دهد که اگر هیچ کس دیگری نتواند با ما موافق باشد، هیچ امیدی به تعیین ماهیت این آموزه نداریم.

اما برای مثال، خیلی زود برخی تصور می‌کردند که پولس در حال واکنش به عرفان است. با این حال، از آنجا که عرفان تا قرن دوم به یک سیستم فکری تمام عیار در دین تبدیل نشده بود، بسیاری این طرز فکر را کنار گذاشته‌اند.

یا حداقل برخی می‌گویند که پولس به مسائل و باورهای پاسخ می‌داد که بعدها ظهور کردند و در قالب عرفان‌گرایی تمام‌عیار متبلور شدند. برخی دیگر معتقدند که سایر باورها یا جنبش‌های مذهبی مانند رواقی‌گری، مشکل اصلی در آموزه‌هایی بود که پولس به آنها می‌پرداخت. یا سایر باورهای مذهبی بت‌پرستانه.

اما برخی به دلیل برخی از اشارات واضح، از این امر طفره رفته‌اند. اشارات واضح یهودی. به یکی از آیاتی که در آیه ۱۶ خواندم توجه کنید.

بنابراین، نگذارید کسی شما را از آنچه می‌خورید یا می‌نوشید، یا در مورد اعیاد مذهبی، جشن ماه نو یا روز سبت، قضاوت کند. به خصوص آن اشاره به سبت.

و این واقعیت که پولس در اوایل فصل دوم به ختنه اشاره می‌کند. این نشان می‌دهد که این جنبش هرچه که باشد، عنصری یهودی در آن وجود دارد. بنابراین برخی در واقع یکی از رایج‌ترین توضیحات را برای آموزه‌ای که در پس رساله کولسیان نهفته است، ارائه داده‌اند.

باز هم وقتی سعی می‌کنیم موقعیت تاریخی پشت کتاب را بازسازی کنیم، یکی از رایج‌ترین پیشنهادها این است که پولس به نوعی باور مذهبی تلفیقی پاسخ می‌دهد. یعنی ترکیبی از عناصر یهودی به همراه سایر باورهای مذهبی بت‌پرستانه.

یا شاید باورهای مذهبی عامیانه. علاوه بر این، تأکید قوی بر عیسی مسیح در سراسر این کتاب وجود دارد. به عنوان مثال، بخشی که نویسنده می‌گوید این شخص ارتباط خود را با سر از دست داده است.

که همان عیسی مسیح است که تمام بدن از او حمایت و پشتیبانی می‌کند و به هم پیوند می‌دهد، همانطور که خدا باعث رشد آن می‌شود. بنابراین نتیجه‌ی دیگر این است که اغلب پیشنهاد می‌شود که این یهودیت، باور مذهبی بت‌پرستانه را از بین می‌برد.

یا ترکیبی از التقاط عقاید یهودی و یونانی-رومی. یا باورهای مذهبی عامیانه در واقع شخصیت عیسی مسیح را بی‌ارزش و بدنام می‌کنند. به همین دلیل است که پولس در سراسر این کتاب بر کفایت عیسی مسیح تأکید می‌کند.

بنابراین، اینها برخی از پیشنهادها هستند که رایج‌ترین آنها تلفیق یا ترکیبی از باورهای مذهبی یهودی و یونانی-رومی است. باز هم در تلاش برای بازسازی پیشینه تاریخی. تاریخچه پشت متن کولسیان.

با این حال، پیشنهاد احتمالی دیگری که می‌توانم ارائه دهم و در واقع در تعدادی از مطالعات اخیر در مورد پیشینه کولسیان به آن توجه شده است، ارجاعات یهودی در سراسر این کتاب است.

اشاره به ختنه به فصل دوم برمی‌گردد. و حالا ارجاعات یهودی در سراسر این کتاب. ارجاعات به ماه نو و سبت‌ها. و اتفاقاً جالب اینجاست که به اعیاد، ماه نو و سبت‌ها اشاره دارد.

آن دسته‌بندی یا عبارت سه‌گانه در متون دیگر عهد عتیق نیز یافت می‌شود. به طوری که به نظر من اشاره به روز سبت، به طور خاص، ماهیت یهودی این آموزه را آشکار می‌کند. همه اینها نشان می‌دهد که احتمالاً این آموزه نوعی یهودیت است.

و به نظر من نیازی نیست که به یهودیت قرن اول به عنوان زمینه‌ای برای این آموزه که پولس به آن می‌پردازد، نگاه کنیم. اما مهم است بدانیم که یهودیت در قرن اول کاملاً متنوع بود.

، بنابراین نیازی نیست فکر کنیم یهودیتی که پولس، آموزه‌های یهودی که پولس در کولسیان به آن می‌پردازد، لزوماً دقیقاً از همان نوع یهودیتی است که در کتاب غلاطیان به آن می‌پردازد.

در واقع، ما تعدادی ویژگی می‌بینیم که به نظر می‌رسد خارج از آن قرار دارند. به خصوص اشاره‌ای که در آیه به آن شده است. نگذارید کسی که از فروتنی کاذب و پرستش فرشتگان لذت می‌برد، شما را از دریافت ۱۸ جایزه محروم کند.

چنین شخصی جزئیات زیادی را در مورد آنچه دیده است، شرح می‌دهد. او نوعی تجربه رؤیایی یا نوعی تجربه عرفانی را مطرح می‌کند. شما چنین زبانی را در غلاطیان که یهودیت مورد نظر پولس را توصیف می‌کند نمی‌یابید.

اما اولین چیزی که باید تشخیص داد این است که یهودیت متنوع بوده است. بنابراین لزوماً نیازی نیست که پولس را در اینجا در حال پرداختن به همان نوع یهودیت ببینیم. همانطور که ممکن است در غلاطیان یا رومیان یا حتی در فیلیپیان فصل ۳ نیز به این موضوع پرداخته باشد. در آنجا او به یهودیت نیز می‌پردازد.

در عوض، آیا این امکان وجود دارد که پولس به یهودیتی اشاره کند که ممکن است با نوع آخرالزمانی‌تری از یهودیت مطابقت داشته باشد؟ برای مثال، این نوع یهودیتی است که آخرالزمان‌ها را به وجود آورده است. کتاب‌هایی مشابه دانیال و مکاشفه.

ما کلی کتاب آخرالزمانی داریم. ترجمه انگلیسی آنها را هم داریم. آخرالزمان‌هایی خارج از عهد عتیق و جدید.

این‌ها اساساً یک تجربه رؤیایی از یک نفر را ثبت می‌کنند. و اغلب آن تجربه رؤیایی شامل رعایت دقیق شریعت عهد عتیق می‌شد. مثلاً اجتناب از غذاهای خاص.

روزه گرفتن برای آمادگی برای تجربه رؤیایی. همانطور که قبلاً در آیه ۱۶ اشاره کردم. این اشاره به اعیاد جدید، ماه‌های نو و سبت‌ها است.

چندین بار در سراسر عهد عتیق رخ می‌دهد. بنابراین واقعاً نیازی به نگاه کردن به خارج از یهودیت نیست. شاید نوعی یهودیت عرفانی یا آخرالزمانی.

این می‌تواند دلیل اشاره به پرستش فرشتگان در آیه ۱۸ را توضیح دهد. نوع خاصی از یهودیت که اغلب با نام یهودیت مرکبا شناخته می‌شود. این نوع یهودیت به خاطر تجربه‌های رؤیایی‌اش که در آن شخص رؤیابین از آسمان‌ها عروج می‌کند، شناخته می‌شود.

و اغلب هدف رسیدن به بهشت نهایی است. و اغلب موجودات فرشته‌ای در آسمان‌های مختلف وجود دارند. و هدف پرستش با فرشتگان است.

یا اغلب فرشتگان گاهی اوقات ممکن است اشیاء پرستش باشند. اما آیا ممکن است که این نوع یهودیت آموزه‌ای را که پولس به آن می‌پردازد، توضیح دهد؟ یا حتی به طور خاص‌تر؟

این عبارت ماه نو، جشن‌ها و شنبه‌ها. همچنین چندین بار در طومارهای دریای مرده یافت می‌شود. و جالب‌تر اینکه.

آیه ۱۶. اکثر مردم تصور می‌کنند که این احتمالاً به ممنوعیت‌های عهد عتیق در مورد خوردن و آشامیدن اشاره دارد. اگرچه یافتن ممنوعیت‌های خاص علیه نوشیدنی بسیار دشوار است.

با این حال، نکته جالب در طومارهای دریای مرده این است که وقتی کسی می‌خواست عضو شود، اغلب از او خواسته می‌شد که از خوردن و آشامیدن برخی غذاها و نوشیدنی‌ها خودداری کند.

همانطور که آنها دوره داوری را گذراندند. آنها بر اساس... داوری شدند. اشاره به داوری شدن بر اساس خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها.

ممکن است چیزی شبیه به این را منعکس کند. این به جامعه قمران مربوط می‌شود. که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم.

اغلب دوره داوری را طی می‌کردند. جایی که مجبور بودند از خوردن و آشامیدن پرهیز کنند. تنها زمانی که آن دوره را می‌گذراندند.

آیا به آنها اجازه داده می‌شد که در خوردن و آشامیدن شرکت کنند؟ علاوه بر این، جالب است که ما تعدادی متن داریم. این ممکن است توضیحی برای آنچه در آیه ۱۸ می‌یابیم، باشد.

نگذارید کسی که از فروتنی کاذب لذت می‌برد. و پرستش فرشتگان شما را بی‌اعتبار می‌کند. چنین شخصی جزئیات آنچه را که دیده است، شرح می‌دهد.

ما تعدادی متن از طومارهای دریای مرده داریم که سرودهای قربانی سبت نامیده می‌شوند. و اینکه آنها چه بودند...

آنها روایت‌هایی از عبادت بودند که در روزهای سبت متوالی انجام می‌شد. و نکته جالب در چند مورد از آنها این است که توصیفات نسبتاً مفصلاً از معبد آسمانی وجود دارد.

و به نظر می‌رسد که یکی از اهداف خواندن این متون این بوده است که جماعت، جامعه، تقریباً یک تجربه عرفانی از پیوستن به فرشتگان را تجربه کنند.

اساساً به Q نامیده می‌شود. و Q491 در پرستش خدا در عرش آسمانی‌اش. متن جالب دیگر متنی است که 4 معنای غار چهارم است.

داستان طومارهای دریای مرده را به خاطر دارید. در غارهای مختلف پیدا شدند و غارها شماره گذاری شده بودند. در غار شماره ۴ در سال ۴۹۱.

روایتی از یک انسان، Q491 آیا فقط شماره سند برای تمایز آن از دیگران است؟ در یکی از اسناد به نام 4 وجود دارد.

ظاهراً شاید یک کشیش. کسی که به آسمان عروج کرده و شاهد قلمروهای آسمانی بوده است.

یک فرشته و حالا او به زمین برمی‌گردد. و به آنچه تجربه کرده و آنچه دیده است، افتخار می‌کند.

بنابراین، اینکه آیا طومارهای دریای مرده پشت پرده وقایع کولسیان هستند یا خیر، غیرممکن است.

اما آیا ممکن است که پولس نوع مشابهی از یهودیت را در نظر داشته باشد؟ یهودیتی که در انواع آخرالزمانی یهودیت یافت می‌شود. این نوع آخرالزمان‌ها بر اساس تجربیات رؤیایی آنها به بهشت ایجاد می‌شوند.

یا پولس به یهودیتی اشاره می‌کند که شبیه یا شاید شاخه‌ای از جامعه بحرالمیت، یعنی جامعه قمران، است.

این می‌تواند توضیحی برای چیزی باشد که پولس به آن می‌پردازد. همچنین زهد و ریاضت نیز جالب است. برخی گفته‌اند که به زهد توجه کنید.

دست نزنید، نچشید، لمس نکنید. و آنها این را به نوعی مذهب عرفانی یا زاهدانه یا یونانی-رومی نسبت می‌دهند. اما جالب اینجاست که طومار دریای مرده

جامعه قمران. از نظر آنها، فریسیان حتی در رعایت شریعت به اندازه کافی سختگیر نبودند. به طوری که نگرش برخی از گروه‌های یهودی نسبت به شریعت متفاوت بود.

مانند جامعه قمران. می‌توان آنها را بسیار زاهد دانست. بنابراین آیا ممکن است که آموزه‌های نادرستی وجود داشته باشد؟

آموزه انحرافی که پولس در ذهن دارد. در پس کتاب کولسیان که پولس به آن می‌پردازد، آیا یهودیتی است که شاید نوعی یهودیت آخرالزمانی باشد؟

یا نوع عرفانی دیگری از یهودیت. مانند آنچه در جامعه قمران یافت می‌شود. و این به خودی خود زمینه را فراهم می‌کند.

زمینه و پیشینه تاریخی. برای نوشته پولس در کولسیان. اگر این مورد هم صادق باشد.

به احتمال زیاد این آموزه نادرست، مسیح را بی‌ارزش نکرده است. این آموزه نادرست نشان می‌دهد که یهودیت با غلطیان متفاوت است. اینکه یهودیت، مسیحایی نبوده و ادعا نمی‌کرده که یهودیت مسیحی است.

اما در عوض، تأکید مسیح‌شناختی در سراسر رساله کولسیان، پاسخ خود پولس است. این پاسخ او به آموزه‌های نادرست نیست.

این اصلاحیه خود پولس است. برای مبارزه با این یهودیت. که بر رعایت زاهدانه شریعت تأکید دارد.

و تجربه‌ی رؤیایی. و پرستش فرشتگان. در پاسخ به این، اصلاحیه، تأکید پولس بر شخص عیسی مسیح است.

شاید پولس این یهودیت را می‌دید. این آموزه در خطر تکمیل و جایگزینی بود.

حتی جایگزین کردن مسیح. زندگی در مسیح. و پولس می‌خواهد این را نشان دهد.

نه، این یهودیت نمی‌تواند ارائه دهد. نمی‌تواند جایگزینی برای زندگی در مسیح ارائه دهد. تنها راه غلبه بر زیاده‌روی‌ها.

تنها راه مهار شهوترانی. همانطور که فصل ۲ به پایان می‌رسد. این یهودیت نیست که چه چیزی ارائه می‌دهد.

اما فقط حیات در مسیح. پس فصل ۳ ادامه دارد. پس از آن، شما با مسیح برخیزانیده شده‌اید.

دل‌هایتان را به چیزهای بالا ببندید. چیزهای بالا را بجوید. نه چیزهای روی زمین.

آیا این پاسخ خود پولس است؟ زندگی در مسیح تنها راه جایگزین است. و تنها پاسخ به چیزی است که این یهودیت احتمالاً به خوانندگان کولسیان ارائه می‌دهد.

بنابراین، با توجه به تنوع پیشنهادات، به احتمال زیاد نمی‌توانیم به قطعیت برسیم. اما در عین حال، لازم است که به درک متقابلی برسیم.

اینکه پولس احتمالاً در کتابی مانند کولسیان به چه آموزه‌ای پرداخته است و اینکه چگونه این آموزه بر نحوه خواندن و درک ما از متن تأثیر می‌گذارد، تنها به ذکر چند مثال بسنده می‌کنم.

از جنبه دوم نقد تاریخی و رویکردهای تاریخی. یعنی تاریخ در متن. یعنی بررسی ارجاعات تاریخی و فرهنگی درون متن.

و این همان اشاراتی است که اغلب به درک مشترک بین نویسنده و خوانندگان اشاره دارد. و ما باید آنها را بررسی کنیم و بر آنها تأثیر بگذاریم. تا بفهمیم که چگونه این امر می‌تواند به تفسیر متن کتاب مقدس کمک کند.

فقط برای ارائه چند مثال خیلی کوتاه. از دو بخش عهد جدید که قبلاً به آنها اشاره کردیم. یکی از آنها حداقل در دو جا اهمیت خود را نشان می‌دهد.

اما جاهای دیگر هم هست. اما به طور خاص به دو مورد اشاره کردیم: مواجهه عیسی با زن سامری در کنار چاه.

و سپس تمثیل سامری نیکوکار. قبلاً اشاره کردیم که عدم درک پیشینه این اشاره به یک سامری، در واقع می‌تواند منجر به سوءتفاهم شود.

و اینکه ما حداقل در فرهنگ آمریکایی قرن بیستم و بیست و یکم داریم. ما سامری را اهلی کرده‌ایم. طوری که وقتی برچسب سامری را می‌خوانیم، می‌ترسم.

ممکن است ما نتوانیم متن کتاب مقدس را آنطور که نویسنده در نظر داشته است، و آنطور که خوانندگان اصلی ممکن است آن را در بستر تاریخی‌اش فهمیده باشند، درک کنیم. تشخیص این موضوع هنگام تبعید اسرائیل مهم است.

نتیجه این شد که به برخی از بنی اسرائیل اجازه داده شد در سامره بمانند. که در آن زمان پایتخت اسرائیل بود. شما اسرائیل و ملت اسرائیل را به یاد دارید.

پادشاهی اسرائیل به پادشاهی شمالی و پادشاهی جنوبی تقسیم شد. و پادشاهی شمالی با پایتخت سامره و پادشاهی جنوبی با پایتخت یهودا.

پایتخت آن اورشلیم بود. به برخی از بنی اسرائیل اجازه داده شد که در سامره بمانند. و بیگانگانی که آنها را به تبعید بردند، در واقع شهر را تصرف کردند.

و با بنی اسرائیلی که در آنجا باقی مانده بودند، آمیزش کردند. حاصل این آمیزش، چیزی بود که اکثر یهودیان آن را دورگه می‌دانستند. یا آنهایی که کاملاً یهودی نبودند.

علاوه بر این، نه تنها آن، بلکه سابقه طولانی درگیری وجود داشت. حتی فراتر از آن رویداد، سابقه درگیری وجود داشت. بین اکثر یهودیان و سامری‌ها.

این منجر به تعدادی روابط بد شد. و هیچ عشقی بین سامری‌ها و سایر یهودیان از بین نرفت. به طوری که وقتی عیسی با یک زن سامری نشست.

نه تنها این واقعیت که او یک زن بود، بلکه در درجه اول یک سامری بود. وقتی قهرمان حکایت سامری نیکوکار، یک سامری باشد، بسیار تکان دهنده می‌بود.

این تاریخ که به روزهای تبعید برمی‌گردد. و تاریخ درگیری و روابط بد بین سایر یهودیان و سامری‌ها. می‌توانست نحوه‌ی خوانش این تمثیل را شکل دهد.

اگر یک سامری وجود داشت، تکان‌دهنده می‌بود. شاید امروزه نزدیک‌ترین تشبیه، یک همجنس‌گرای مبتلا به ایدز باشد. قهرمان داستان و تمثیل بودن.

و از نظر تاریخی، این قیاس احتمالاً تغییر خواهد کرد. مثال دیگری در لوقا فصل ۱۱ یافت می‌شود. باز هم مثل پسر ولخرج.

ما قبلاً به این موضوع اشاره کرده‌ایم. اما قبل از هر چیز، چند منبع تاریخی که ممکن است نادیده گرفته شوند. جالب است که این تمثیل با درخواست سهم ارث پسر از پدر آغاز می‌شود.

تعدادی از تفاسیر با توجه به پیشینه تاریخی اظهار داشته‌اند که این امر معادل این می‌بود که پسر آرزوی مرگ پدرش را داشته باشد. زیرا تنها پس از مرگ پدر بود که پسر ارث را دریافت می‌کرد.

بنابراین، این حداقل می‌توانست توهینی شدید به پدر باشد. در حالی که احتمالاً فردی ثروتمند و محترم در جامعه بوده است. دومین اشاره جالب این است که پدر به سرعت بیرون می‌رود و به پسر سلام می‌کند.

این کار به سادگی در قرن اول انجام نمی‌شد. شاید برای یک پدر که بدود. اما به خصوص برای دویدن و استقبال از پسری که به او به آن شکل توهین کرده بود.

بسیار بی‌آبرو و بسیار تحقیرآمیز بود. علاوه بر این، همانطور که قبلاً در مورد این تمثیل اشاره کردم، این را هم اضافه کنم.

شاید نباید این را به عنوان اتفاقی در ناکجاآباد ببینیم. در مزرعه‌ای در ناکجاآباد که هیچ همسایه‌ای در اطراف نبود. و آنها به سادگی از بشریت یا از یک جامعه جدا شده بودند.

در عوض، چه می‌شود اگر این اتفاق در یک روستای معمولی روستایی رخ دهد. یک روستای روستایی خاورمیانه‌ای. به طوری که نه تنها همه بدانند پسر با پدر چه کرده است، بلکه همه می‌دانند که این اتفاق در یک روستای روستایی معمولی رخ داده است.

و اینکه پسر چگونه با پدر رفتار کرد. اما حالا همه دارند تماشا می‌کنند. همه می‌دانستند که پسر در حال نزدیک شدن است و همه دارند تماشا می‌کنند.

و پسر را می‌بیند، پدر با رفتاری تحقیرآمیز و بی‌شرمانه به استقبال پسر می‌دود. ناگهان این تبدیل به مثالی می‌شود نه فقط درباره پسر و لخرج، بلکه درباره فروتنی پدر.

چه ژرفای بی‌شرمانه و تحقیرآمیزی که پدر برای پذیرفتن پسر، خود را به آن می‌سپارد. حالا ممکن است کسی این تمثیل را بخواند و بگوید خب، این اتفاق نمی‌افتد. هیچ پدر عاقلی چنین کاری نمی‌کند.

و این احتمالاً درست بود. اما شاید بخشی از ارزش تکان‌دهنده‌ی این تمثیل همین باشد. شاید یک پدر انسان چنین کاری نمی‌کرد.

اما این دقیقاً همان کاری است که خدا انجام داد. بنابراین نکته‌ی این تمثیل فقط در مورد پسر گمشده نیست، بلکه توبه و بازگشت او برای طلب بخشش از پدر است.

اما این همچنین در مورد فروتنی و تحقیر خدای پدر است. هر زمان که او برای پذیرش کسی که به او توهین کرده است، خم می‌شود. و با گناهکاری و طرد شدن با او با بی‌احترامی رفتار می‌کند.

و هر زمان که کسی برگردد. کسی که توهین کرده است. کسی که علیه خدای پدر گناه کرده است.

هر زمان که برای توبه باز می‌گردند. پدر بسیار شبیه پدر انسانی در این تمثیل است. پدر خدا خود را تحقیر می‌کند.

و وقتی برای پذیرفتن کسی که توبه کرده به سوی او می‌آید، خم می‌شود، با بی‌احترامی رفتار می‌کند. اغلب رویکرد انتقادی تاریخی برای تفسیر متن عهد جدید و عهد عتیق به کار می‌رود.

اغلب بینشی را آشکار می‌کند که ممکن است از دست برود. در بهترین حالت، از دست خواهد رفت. در بدترین حالت، ممکن است سوء تعبیر و سوء تفاهم شود.

وقتی که ما در درک پیشینه تاریخی متن کتاب مقدس شکست می‌خوریم. دو نکته پایانی در مورد روش نقد تاریخی. اگرچه دو جلسه بعدی به بررسی روش‌ها و انتقادات ادامه خواهد داد.

که هنوز هم زیر چتر رویکردهای تاریخی قرار می‌گیرند. و رویکردهای نویسنده محور به متن کتاب مقدس رفتن به وراى متن.

اما دو نکته دیگر مربوط به رویکردهای انتقادی تاریخی است. نکته اول. ما قبلاً در مورد رویکردهای تاریخی به تفسیر عهد عتیق و جدید صحبت کردیم.

واقعاً ضروری هستند. زیرا خدا در طول تاریخ برای رستگاری قوم خود عمل کرده است. عهد عتیق و جدید ادعا می‌کنند که شاهد آن هستند.

و مکاشفه‌هایی از فعالیت خدا در طول تاریخ باشند. اعمال تاریخی خدا برای رستگاری قومش.

که در نهایت در شخصیت انسانی عیسی مسیح به اوج خود می‌رسد. کسی که برای رستگاری قوم خود وارد تاریخ می‌شود. در بستر سیاسی و تاریخی جهانی که خدا برای رستگاری می‌آید.

بنابراین، ارزیابی تاریخی برای اجرای نهایی عدالت در مورد متن کتاب مقدس ضروری است. اما نکته دوم من از طریق بررسی اجمالی است. یکی از خطرات این است که باید مراقب باشیم بازسازی تاریخی خود را هدف اصلی تفسیر خود قرار ندهیم.

ما دیده‌ایم که آنچه الهام شده است، خودِ متن کتاب مقدس است. خودِ متن، محصول کلام خداست. خودِ متن، کلام خداست.

بنابراین، محور اصلی فعالیت تفسیری من، خودِ متن کتاب مقدس است، نه پیشینه تاریخی بازسازی شده.

با این حال، همانطور که دیده‌ایم، پیشینه تاریخی در اسناد کتاب مقدس، دانش وقایع تاریخی را مفروض و وابسته به آن می‌داند. بازسازی تاریخی وقایع و ارجاعات تاریخی برای روشن کردن متن کتاب مقدس ضروری است. اما تا جایی که من متوجه شده‌ام، مفسر همیشه در تنگنا قرار دارد.

بین تفسیر صرف متن کتاب مقدس و یافتن متن اصلی. متن جایگاه اصلی فعالیت تفسیری ماست. در عین حال، نباید پیشینه تاریخی را که به روشن شدن این موضوع کمک می‌کند، نادیده گرفت.

، اما از سوی دیگر، خطر این است که تفسیر من در درجه اول بازسازی تاریخی من در پس‌زمینه باشد. بنابراین، این صرفاً فراخوانی برای ایجاد تعادل است. اینکه خودِ متن کتاب مقدس محور اصلی تفسیر ما باشد.

، این خودِ متن کتاب مقدس است که کلام خدا به قومش است. و محل فعالیت تفسیری ماست. با این حال، در عین حال، از آنجا که کلام خدا ریشه در اعمال خدا دارد، اعمال او نیز ریشه در تاریخ دارند.

درک زمینه تاریخی ضروری است. بازسازی تاریخ متن و تاریخ درون متن. کمک به روشن شدن و فهم معنای متنی که تفسیر می‌کنیم.

کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که به طور خلاصه روش دیگری را معرفی کنم، به طور خاص مجموعه‌ای از روش‌ها که همگی در چارچوب گسترده‌تر نقد تاریخی قرار می‌گیرند. سه نقدی که در ذهن دارم و در چند جلسه بعدی بررسی خواهیم کرد.

نقد منبع، فرم و ویرایش است. باز هم اینها بخشی از رشته گسترده‌تر نقد تاریخی هستند. به این معنا که همه آنها به نوعی تلاش می‌کنند تا فراتر از متن بروند.

و سوالات تاریخی در مورد تأثیرات تاریخی بر تولید متن پرسند. یا در مورد نویسنده و قصد نویسنده از نوشتن متن کتاب مقدس سوال پرسند.

و این سه مورد را نیز خواهیم دید که به صورت تاریخی و منطقی توسعه می‌یابند. از نقد منبع و شکل

که هر دو را اساساً به منابع یا اشکال شفاهی که در پس عهد جدید عتیق نهفته است، خواهیم دید. که اساساً در نهایت به شکل نهایی عهد جدید یا خود عهد عتیق راه پیدا می‌کنند. یا دوباره، همه آنها سوالاتی در مورد نویسنده می‌پرسند.

و نقد ویرایش سپس کمی فراتر می‌رود و می‌پرسد که نویسنده چگونه این منابع یا این اشکال منفرد را گرفته و آنها را در قالب یک متن کتاب مقدس در هم تنیده است.

نویسنده چگونه مسئول آوردن منابع و اشکالی است که در پس متن قرار دارند و آنها را به شکل نهایی متن تبدیل می‌کند؟ بنابراین به همین دلیل، نقد منبع، شکل و ویرایش، بخشی از نقد تاریخی به طور کلی هستند. همچنین، گفتن این نکته مهم است که هر سه مورد در تفسیر عهد عتیق و عهد جدید امروز زنده و پویا هستند.

آنها عموماً نسبت به سایر روش‌های جدیدتر و مدرن‌تر تفسیر، در اولویت دوم قرار گرفته‌اند. به طوری که در برخی از کتاب‌های درسی مربوط به هرمنوتیک یا بحث در مورد تفسیر، اغلب نادیده گرفته می‌شوند یا به طور خلاصه به آنها پرداخته می‌شود.

چون دوباره آنها اساساً تحت الشعاع روش‌های جدیدتر و جدیدتر قرار گرفته‌اند. اجازه دهید شما را با اولین روشی که معمولاً از نظر تاریخی و منطقی ابتدا اتفاق می‌افتد، آشنا کنم. و آن نقد منبع است.

اساساً نقد منبع در هر دو عهد عتیق و جدید وجود دارد. اگرچه در عهد عتیق و جدید کمی متفاوت عمل می‌کند. تا آنجا که به کتاب‌هایی که پوشش می‌دهد و نحوه استفاده از آن مربوط می‌شود.

اما نقد منبع، چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، اساساً تلاشی برای نفوذ به متن مکتوب است. چه پیدایش باشد، چه اول و دوم تواریخ، چه متی، مرقس و لوقا. یا مثلاً شاید یکی از نامه‌های پولس.

این تلاشی است برای پی بردن به پشت متن مکتوبی که در اختیار داریم. به ویژه برای کشف منابع مکتوبی که نویسنده ممکن است از آنها استفاده کرده باشد و در پس متن نهفته است. بنابراین فرض بر این است که نویسندگان کتاب مقدس به منابع مکتوب تکیه داشته‌اند.

و این موارد را می‌توان از خود متن کشف یا بازسازی کرد. بنابراین، چه در دوران اوج نقد منابع و چه امروزه، اغلب به بحث در مورد منابع به اصطلاح مکتوب علاقه پیدا خواهید کرد.

ممکن است نویسنده از آنچه که در عهد عتیق یا عهد جدید نوشته شده، استفاده کرده باشد. گاهی اوقات نویسنده آن منابع را بازسازی می‌کند. و شاید گاهی اوقات حتی پا را فراتر گذاشته و بپرسد که آن منبع از کجا آمده است؟ چه جامعه یا موقعیتی را منعکس می‌کند؟ در ابتدا به چه موقعیت یا مسئله‌ای پرداخته است؟ چه موقعیتی در ابتدا باعث ایجاد آن شده است و غیره.

و غیره. اما باز هم در کل، نقد منبع صرفاً تلاشی برای فراتر رفتن از متن نوشتاری است. و پرسیدن این سوال که منابع مورد استفاده ممکن است بر آن تأثیر گذاشته باشند.

باز هم، ما قبلاً به دو مدرک از عهد جدید عتیق نگاهی انداخته‌ایم. این نشان می‌دهد که نقد منبع در واقع یک کار معتبر است. اینکه عهد جدید و نویسندگان عهد عتیق گاهی اوقات به منابع قبلی تکیه می‌کردند.

هر چقدر هم که بازسازی آن منابع دشوار یا حدسی باشد. ما در اشاره به پادشاهان اول و دوم دیدیم. ارجاع مکرر به گفته نویسنده در پایان بررسی خود از تاریخ سلطنت اسرائیل.

چه کسی اغلب می‌گوید که آیا این چیزها در سالنامه‌های پادشاه نوشته نشده است؟ یا چیزی شبیه به این. به طوری که به نظر می‌رسد نویسنده به یک منبع، یک منبع تاریخی، تکیه کرده است. اینکه او برای تألیف خود از آن استفاده کرده است.

یا لوقا فصل ۱ و ۱ تا ۴. جایی که لوقا می‌گوید دیگران روایتی از زندگی مسیح را انجام داده‌اند یا نوشته‌اند. و در واقع شاهدان عینی دیگری نیز از روایت وقایع پیرامون زندگی مسیح وجود دارند. که خود لوقا اکنون برای تولید روایت خود از آنها استفاده کرده است.

بنابراین حتی لوقا اذعان می‌کند که به منابع شفاهی و کتبی مربوط به زندگی مسیح تکیه می‌کند. اینکه او در کار خود از آنها بهره می‌برد. او به ما نمی‌گوید که آنها چه هستند یا کجا قرار دارند.

وقتی او به دیگرانی اشاره می‌کند که روایتی از زندگی مسیح را تدوین یا نوشته‌اند، آیا به یک یا چند انجیل دیگر اشاره دارد؟ متی یا مرقس یا شاید روایت‌های احتمالی دیگر از زندگی مسیح. در هر صورت، به نظر می‌رسد که لوقا از آنها آگاه بوده و اکنون در تألیف خود از آنها بهره می‌برد.

بنابراین، نقد منبع تلاش می‌کند تا بر اساس متنی مانند آن، منابع مکتوبی را که نویسندگان عهد جدید و عتیق در تولید آثار خود از آنها استفاده کرده‌اند، بازسازی و بررسی کند. و در جلسه بعدی، به جزئیات بیشتری در مورد نقد منبع در عهد عتیق و جدید خواهیم پرداخت. اینکه چگونه کار می‌کند و چه ارزشی می‌تواند در سهم آن در هرمنوتیک داشته باشد.

و سپس به مرحله بعدی نقد، یعنی نقد شکلی، می‌پردازیم و اینکه چگونه این امر بر تفسیر عهد عتیق و عهد جدید تأثیر گذاشته است.